



بالاترین مدال افتخار نبی مکرم (ص)، بندگی ایشان است/ به جز عبد شدن، دیگر هیچ چیزی مهم نیست

آیت الله قرهی در درس اخلاق اخیر خودبا اشاره به اینکه: بالاترین مدال افتخار نبی مکرم (ص)، بندگی ایشان است گفت: با این که از بیرون، واعظ بیرونی یعنی حضرات معصومین، اولیاء خدا و ...

آیت الله قرهی در درس اخلاق اخیر خودبا اشاره به اینکه: بالاترین مدال افتخار نبی مکرم (ص)، بندگی ایشان است گفت: با این که از بیرون، واعظ بیرونی یعنی حضرات معصومین، اولیاء خدا و ... و در درون هم واعظ درونی انسان را وعظ می‌دهند، اما اگر انسان متوجه نبود که باید مراقبه کند، فریب می‌خورد. دیگر بالاتر از زبیر که سیف الاسلام است و جدی هم منافق نیست که نداریم، اما او هم فریب می‌خورد.

به گزارش خبرگزاری مهر، آیت الله قرهی در دویست و نودویکمین جلسه درس اخلاق خود که در محل مهدیه القائم المنتظر (عج) برگزار شد مطالبی بیان کرده که متن آن در پی می‌آید:

خود چهره حضرات معصومین و اولیاء خدا، واعظ بیرونی برای ما است!

اولیاء خدا، در باب عبد و بنده پروردگار عالم شدن و به خوبی طی مراحل کردن و رسیدن به مقام حقیقی بندگی، حسب روایات شریفه و آیات الهی، نکاتی را بیان فرمودند که عمده آن، مراقبه است. به تعبیری، بشر خیلی از موارد را می‌داند. چون همان‌گونه که در وجود خودش، «أَعْدَى عَدُوٍّ» [1]؛ یعنی نفس دارد و همان‌گونه که دشمن بیرونی دارد؛ همان‌گونه، هم در درون، واعظ دارد و هم از بیرون! پس خیلی از مطالب را هم واعظ درونی به انسان، هشدار و تذکار می‌دهد و هم واعظ بیرونی که اول همه واعظ، حضرات معصومین و انبیاء عظام (ع) هستند و مرحله بعدی تالی‌تلوه‌های حضرات معصومین، اولیاء خدا و خالصین هستند؛ یعنی آن‌هایی که علم و عمل را در وجود خود قرار دادند و گاهی حتی فقط چهره‌شان یا حضور در محضرشان، وعظ است و واعظ دائمی هستند.

آن مرد الهی و عظیم‌الشأن، آیت‌الله العظمی ملا فتح‌علی سلطان‌آبادی، سلطان الواعظین، نکته‌ای را بیان فرمودند که حضرت آیت‌الله العظمی بهجت، آن بهجت القلوب آن را نقل می‌کردند. آن نکته، این است: پیامبر (ص) که فرمودند: «أَنَا طَبِيبٌ دَوَارٌ»، خود چهره مبارک پیامبر (ص)، واعظ بود؛ چون عبدالله بما هو عبدالله و حقیقتاً بنده ذوالجلال و الاکرام بود. بارها هم بیان کردیم که بالاترین مدال افتخار نبی مکرم (ص)، بندگی ایشان است. لذا گاهی پیامبر (ص) اصلاً سخن نمی‌گفتند، اما چهره ملکوتی ایشان، به عنوان واعظ بود. بعد از پیامبر و حضرات معصومین (ع)، آن‌ها که اهل عمل هستند، چهره‌شان، وعظ است. شاید یک معنی این که فرمودند: «النَّظَرُ إِلَى وَجْهِ الْعَالِمِ عِبَادَةٌ» [2]، همین باشد. این، عامل مراقبه است.

واعظ درونی

یک وعظ هم در درون انسان است. گاهی انسان، گرفتار بلایا می‌شود که درست است ما به آن‌ها، بلیه می‌گوییم، اما عندالاولیاء، لطف خداست که ما را با او آشنا می‌کند. در کتاب شذرات المعارف، آیت‌الله العظمی شاه‌آبادی در باب دعوت حضرت احدیت، سه وجه را تبیین می‌فرمایند که آن سه وجه متصور، این است: یک لسان قال. دو لسان حال. سه لسان اسناد. ایشان در لسان قال می‌فرمایند: گاهی پروردگار عالم می‌دهد و سریع هم می‌دهد، برای این که نمی‌خواهد خیلی رفیق شوند - بحث این مطلب را در جلسه شرح شذرات بیان کردیم - اما علی‌ای حال، همین درخواست و لسان قال، باز لطف است که این، وعظ درونی است. یعنی انسان را گرفتار می‌کند تا به تعبیر امروزی‌ها، وجدان او را بیدار کند که این، عندالاولیاء و العرفا به عنوان وعظ درونی است. اما آنچه که خیلی مهم است، این است که تمام نکاتی که اولیاء برای طی مراحل یا منازل بیان فرمودند، برای این است که انسان، عبد شود، همین! لذا کل مباحث عرفان، این است که انسان، عبد شود و فقط به همین مرحله برسد که عبدالله شود. حالا گاهی به نام مراحل، گاهی به نام منازل، گاهی به نام مسالک، طی طریق و ... است. اما همه این‌ها یک مبحث را دارند که به انسان، بگویند: ای انسان! نهایت قضیه این است که عبد بشوی!

مهم‌ترین مرحله در طی طریق!

اولیاء خدا وقتی نکات چگونه طی کردن مراحل و منازل را بیان کردند، فرمودند: عمده آن، مراقبه است. چون همان‌طور که اول بحث بیان کردیم، هم وعظ بیرونی داریم و هم وعظ درونی! مهم، این است که تو بتوانی از این وعظ استفاده کنی که فقط با مراقبه می‌شود. لذا اولیاء خدا می‌گویند: همان‌گونه که ما، هم دشمن درونی داریم «أَعْدَى عَدُوِّكَ تَقْسُكَ الَّتِي بَيْنَ جَنْبَيْكَ» و هم دشمن بیرونی داریم که آن خناسی که «من الجنه و الناس» است؛ وعظ هم همین‌طور است، هم در درون است و هم در بیرون. منتها اولیاء خدا می‌گویند: عمده این مراحل برای طی طریق، مراقبه است، چرا؟

اگر مراقبه نباشد، اثر وعظ هم از بین می‌رود!

می‌گویند: اگر توانستید مراقبه داشته باشید، دو مسئله برای شما به وجود می‌آید: با این حال مراقبه متوجه می‌شوی که ولو وعظ درونی، برای وعظ تو، قیام کرد و یا جایی رفتی و چهره عالمی سبب وعظ (بیرونی) تو شد؛ اما اگر غفلت کنی، آن وعظ‌ها هم اثر خود را از دست می‌دهد! همان‌طور که بیان کردم: آن مرد الهی، آیت‌الله العظمی سلطان‌آبادی می‌فرمودند: پیامبر (ص) که فرمودند: «أَنَا طَبِيبٌ دَوَارٌ»، به این علت است که گاهی خود چهره‌شان، وعظ بود و اصلاً نیازی به بیان نبود.

لذا داریم که بعضی از بت‌پرستان به زیردستان خود گفته بودند: وقتی به طواف بیت - که بت‌ها در آنجا بود - می‌روید، چیزی

در گوشتان بگذارید که مطلبی را از پیامبر(ص) نشنوید، چون - نعوذ بالله - پیامبر(ص)، ساحر است. اما یک عده با این که در گوششان چیزی گذاشته بودند تا حرف‌های ایشان را نشوند، تا خود چهره پیامبر(ص) را می‌دیدند، حالشان متغیر می‌شد و می‌گفتند: حداقل گوش دهیم ببینیم چه می‌گوید. لذا تا آن شیئی را که در گوش خود گذاشته بودند، برمی‌داشتند؛ دیگر تمام بود. یعنی خود چهره ایشان، مردم را به سمت پروردگار عالم و به سمت این که انسان به آن مقام اصلی‌اش، یعنی عبد شدن، برسد؛ دعوت می‌کرد.

اما اولیاء خدا، عرفای عظیم‌الشان، متخلقی‌ن به اخلاق الهی بیان می‌فرمایند: درست است این‌ها در حصن حصین هستند و درست است یک وعظی هم گاهی در درونت هست؛ اما اگر مراقبه داشته باشی، دو خصلت دارد که یکی همین است که می‌خواهد به تو بیان کند: ولو وعظ از درون و بیرون روی تو اثر بگذارد، اما اگر مراقب نباشی و لحظه‌ای غفلت کنی، این دو هم اثر خودش را از دست می‌دهد.

چه شد که سیف‌الاسلام، سقوط کرد؟!

زبیر، سیف الاسلام است! زبیر، کسی است که هیچ‌کس نمی‌تواند خدماتش را نسبت به اسلام نادیده بگیرد! اولیاء خدا بیان کردند که ما نمی‌توانیم مثل بعضی که در اطراف پیامبر(ص) بودند و منافق بودند «وَمِمَّنْ حَوْلَكُم مِّنَ الْأَعْرَابِ مُتَافِقُونَ» [3]؛ زبیر را هم منافق بدانیم. لذا من با یقین صددرصد و با ادله و براهینی که برای خودم، معلوم و مشخص شد، برای شما بیان می‌کنم که ابداً زبیر، منافق نبوده، اما زبیر با این که در حصن حصین و با پیامبر و حتی امیرالمؤمنین(ع) هم بود، ولی یک چیزی را از دست داد و آن، مراقبه بود. لذا حتی با این که خود چهره مولی‌الموالی(ع) به عنوان واعظ (وعظ بیرونی) برای او بود، اما غفلت کرد. همان‌طور که بیان کردم: اول واعظ، حضرات معصومین(ع) هستند. یکی از پاسداران شخصی که نمی‌خواهم نام آن را بیان کنم، نزد آیت‌الله العظمی بهاء‌الدینی آمد و گفت - این را بنده خودم شنیدم که برایتان بیان می‌کنم - : آقا! ما با ایشان جایی رفتیم و قبل از ورود ایشان، گفتیم: حاج آقا آمدند. ایشان به ما تشر زده و می‌گوید: مگر من حاجی بازاری هستم که می‌گویی: حاج آقا آمده؟! بگو: فلان آقا (آن لفظی که برای آن آقا می‌گفتند) آمده است. آقا فرمودند: عجب! این شخص در زمان طاغوت، یک واعظی، بیش نبود، حالا این‌طور می‌گوید؟! اما بلافاصله فرمودند: استغفرالله! ایشان، واعظ نبود، اشتباه کردم. واعظ، حضرات معصومین(ع) بودند. بعد هم فرمودند: البته این آقایی که شما این‌طور از او می‌گویید، الآن هم اگر به او بگویی: واعظ! به او خیلی برمی‌خورد و می‌گوید: مگر من واعظم؟!

لذا با این که از بیرون، واعظ بیرونی یعنی حضرات معصومین، اولیاء خدا و ... و در درون هم واعظ درونی انسان را وعظ می‌دهند، اما اگر انسان متوجه نبود که باید مراقبه کند، فریب می‌خورد. دیگر بالاتر از زبیر که سیف الاسلام است و جدی هم منافق نیست که نداریم، اما او هم فریب می‌خورد و فرزند و به تعبیر امروزی‌ها، آقا زاده‌اش، او را بیچاره می‌کند. پس اینکه اولیاء خدا می‌گویند: در مراحل که طی می‌کنید، مراقبه، افضل از همه مطالب است؛ به این دلیل است. همان‌طور که بیان کردم برای طی این مراحل و منازل، نکاتی بیان کردند که حالا بعضی بیان می‌فرمایند: هفت مرحله و بعضی هم می‌فرمایند چهارده مرحله است، اما آنچه مهم است، این است که هر مرحله، مراقبه ویژه‌ای دارد و هر چه در سیر بندگی بالاتر می‌روی که عبد بشوی، مراقبه شدیدتری نیاز دارد.

بندگی؛ تنها مقام جاودان!

لذا توجه کنید که در طی این مراحل، نمی‌خواهند به ما چیزی بدهند، فقط می‌خواهند ما را عبد کنند که اگر عبد شدیم، بالجد همه چیز داریم. برای همین است که اگر اولیاء خدا به من و تو برسند، نمی‌گویند: آقا! این ذکر را بگویند تا طی الارض کنید و ...، بلکه به ما یاد دادند و می‌گویند: اگر عاقل باشید، دنبال ذکری می‌گردید که عبد و بنده خدا بشوید. حالا این که من در این راه، مثلاً چشم برزخی هم پیدا کنم یا نکنم، مهم نیست، دادند، دادند؛ ندادند، ندادند. اصلاً اولیاء خدا دنبال این چیزها نیستند، آن‌ها فقط دنبال بندگی خدا هستند. همین که خدا امضاء کند که تو، عبدالله هستی، برایشان، بس است. حالا به فضل الهی و به شرط حیات، در باب نفوس بیان می‌کنیم که بالاترین نفس، نفس مطمئنه است، اما در مورد آن هم بیان می‌شود: «يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً فَادْخُلِي فِي عِبَادِي وَادْخُلِي جَنَّاتٍ» [4] یعنی اول از همه به آن‌ها بیان می‌شود که در «عبادی» یعنی بندگان من، وارد شوید. لذا اگر عبد شدی، دیگر دنبال جنات و رضوان نمی‌روی، دیگر دنبال طی الارض و دیدن این‌جا و آن‌جا نمی‌روی. این‌ها ثقل و نبات راه است که گاهی می‌دهند و گاهی نمی‌دهند.

اصلاً با این‌ها، فرد را امتحان هم می‌کنند. اولیاء خدا و آنها که طی طریق کردند، می‌گویند: اتفاقاً گاهی این نقل و نبات‌ها را در مسیر بندگی می‌دهند و گاهی هم نمی‌دهند. یا حتی گاهی آنچه را که دادند، می‌گیرند؛ چون می‌خواهند ببینند تو چی می‌گویی. آیا می‌گویی: مثلاً طی‌الارض یا چشم برزخی من چه شد؟!

بندگان حقیقی خدا می‌گویند: ما می‌خواهیم بنده باشیم، پسندم آنچه را جانان پسندد. برای من مهم است که تو من را بپذیری و عبد شوم.

عزیز دلم! تمام این مباحث اخلاق و عرفان و ... برای همین است که من و تو عبدالله بشویم. آیا بالاترین مقام، این است که رسول‌الله، معصوم و یا تالی تلو معصوم شویم؟ خیر، بالاترین مقام، عبدالله شدن است، یعنی همین که من، عبد خدا بشوم. خدا گواه است اگر روی این، کار کنیم که بدانیم باید عبد بشویم، برنده ایم. به جز عبد شدن، دیگر هیچ چیزی مهم نیست، بقیه موارد، عند الاولیاء، به تعبیر عامیانه، کشک و دوغ است و به درد نمی‌خورد. اگر آن‌ها به وجود بیایند که نعوذ بالله یک روزی برایمان حجاب بشود، به چه درد می‌خورد؟! آن‌وقت یک روزی انسان غفلت می‌کند و همه آن‌ها را از دست می‌دهد.

بررسی‌ای عابد یادمان نرود که در اثر اعمال مستحیی و ...، مقاماتی به دست آورده بود، اما غفلت کرد و همه را از دست داد. البته از همین مطلب، معلوم می‌شود که آن‌ها بالجد چیزی نیست. چون اگر آن‌ها واقعاً مقام بود، حتماً بدانید که بررسی‌ها آن‌ها را از دست نمی‌رفت. پروردگار عالم هیچ موقع مقامات کسی را نمی‌گیرد. لذا معلوم می‌شود این‌ها مقامات نیست. این‌ها به قول اولیاء خدا، از جمله آیت‌الله العظمی سید عبدالاعلی سبزواری - که یکی از عرفایی بود که کم شناخته شده است. ایشان بعد از آیت‌الله العظمی خوئی، حدود یک سال مرجع بود و در مطالب عرفانی، غوغا و جداً محشر بود - حلوه؛ یعنی شیرینی است که در بین راه می‌دهند و هیچ چیز دیگری نیست.

پس تنها مقام، فقط بندگی است و به جز آن، مقام دیگری نداریم. پس چرا اسم آن‌ها را هم مقامات و طی مراحل و ... می‌گذارند؟ صورت ظاهر، مقامات است، اما همه اینها باید انسان را به یک چیز برساند و آن، این که انسان، عبدالله و بنده خدا بشود. لذا جز بندگی، هیچ چیز دیگری نداریم. می‌ترسم که بعضی چون متوجه نمی‌شوند، این قلت بگیرند - البته ما هم این مطالب را نمی‌فهمیم و امکان دارد یک علامت سؤال خیلی بزرگ در ذهنمان به وجود بیاید- اما بالجد باید گفت: حتی رسالت و عصمت هم مقام نیست. بالاترین مقام و یا بهتر است بگوییم: تنها مقام جاودان؛ بندگی است! لذا فرمود: «فَادْخُلِي فِي عِبَادِي» در بندگان من داخل شوید، فرمود: «فَادْخُلِي فِي عِصْمَتِي» در عصمت من داخل شوید. پس بالاترین و یا به تعبیر بهتر، تنها مقام، بندگی است. لذا اولیاء خدا می‌گویند: اگر در طی این مراحل، مراقبه نکنیم، حتی اگر سیف الاسلام و یا بررسی‌ای عابد و ... هم باشیم، سقوط می‌کنیم.

مراقبه اعضاء و جوارح و رسیدن به مقام بندگی

مرحله دوم در باب مراقبه این است که اگر شما مثلاً در چشم، زبان و ... مراقبه کردید، آن‌ها ما را می‌برد که به بندگی برساند. لذا صاحب امشب، حضرت باقرالعلوم حتی راجع به مراقبه زبان بیان فرمودند: سزاوار است که مؤمن، همان‌گونه که بر طلا و نقره اش، لاک و مهر می‌زند؛ بر دهان خودش هم مهر بزند و سکوت کند، «إِنَّ هَذَا اللِّسَانَ مِفْتَاحُ كُلِّ خَيْرٍ وَ شَرٍّ، فَيَتَّبِعِي لِلْمُؤْمِنِ أَنْ يَخْتِمَ عَلَى لِسَانِهِ كَمَا يَخْتِمُ عَلَى ذَهَبِهِ وَ فِضَّتِهِ» [5]. برای همین است که می‌گویند: سکوت، طلا است. چقدر خوب است که انسان، سکوت کند و چیزی نگوید که شری به وجود بیاید و لذا اگر انسان، دست، زبان، گوش، چشم و ... را مراقبه کند، او را به بندگی می‌رساند. آخرین و اصل تمام مقامات و شاید تنها مقام، مقام بندگی است. اما اگر این چشم را کنترل کردی، چشمت به چیزهای دیگر، به خصوص در این دنیا باز می‌شود.

بعد از یکی از جلسات سخنرانی که در انتهای مجلس نشسته بودم، یکی از جوان‌های عزیز در همان تاریکی آمد و به بنده بیان فرمود: این که شما می‌گویید اگر کسی هرشب با آقا صحبت کند، یک سال نشده، خودش یک چیزهایی را متوجه می‌شود و برایش معلوم می‌شود، بفرمایید یک ماه نشده! معلوم است خیلی‌ها زود، مراحل را طی می‌کنند.

لذا اگر این چشم، زبان و ... را به گناه ببندیم، خیلی از چیزها برایمان معلوم می‌شود. یکی از موارد همین است که - حالا إن شاء الله بعداً روایاتی را که به عنوان ستر تبیین می‌کنند، بیان خواهیم کرد - وقتی با این چشمت دیدی که فردی نعوذ بالله دستش خطا کرد و دزدی کرد؛ چیزی نگویی و ستارالعیوب شوی. البته اگر یک جایی به دین ضربه بزند، بحثش جداست، اما اگر مثلاً در مغازه‌ای رفتی، بنده خدایی را دیدی که وضعش خراب بود و تا فروشنده، چشمش را برگرداند، او خدای ناکرده یک چیزی برداشت و در جیبش گذاشت؛ این‌طور احتمال بده که از روی جوانی و جهلش بوده و نیاز داشته، ولی نتوانسته تقوا به خرج بدهد. حتی ولو شده پولی از جیب خودت دربیآوری و به تعبیری در دخل او بگذاری، این کار را انجام بده، اما آبرویش را نبر. مثلاً ببینی قیمت این چیزی که برداشت و یک‌دفعه از مغازه بیرون رفت، چقدر است، تو همان پول را آن‌جا بگذار، اما آبروی او را نبر. اگر این کارها را انجام دهی، چشمتان به چیزهای دیگر باز می‌شود. البته این‌ها، مقامات نیست، اما عامل می‌شود به مقام حقیقی که مقام بندگی است، برسی.

مثلاً اگر دیدی نعوذ بالله، همسایه شما خطا کرد و یک کسی را به خانه خود برد و گناه کرد (به شرط این که بحث خانه فساد و به تعبیری خانه تیمی، درست نشود)، بگو: جوانی کرد و از روی جهل یک خاک بر سری کرد. لذا اگر نگویی و ندید بگیری؛ چشمت باز می‌شود. البته اشتباه نشود، این مطلب، بحثش با امر به معروف و نهی از منکر مجزاست و باید مراقب باشید این مطالب، از مواردی نباشد که به کل جامعه ضربه می‌زند.

لذا اگر خودت دیدی یک جایی می‌توانی با چشمت خیلی چیزها را ببینی، هیچ کس هم نیست و یک اموری را هم به تو سپردند و همه کاری هم می‌توانی بکنی؛ ببینی اما چشمت را ببندی و بگویی: نه، نمی‌بینم؛ چشمت باز می‌شود. مثلاً اگر خارج از کشور یا در جایی رفتی و دیدی خدای ناکرده ماهواره دارند، هیچ کس هم نیست و ماهواره و چیزهای دیگر راحت در اختیار توست؛ اگر خودت را کنترل کردی و ندیدی، چشمت باز می‌شود. مراقبه، همین است. چون همان‌طور که اول بحث بیان کردم، اولیاء خدا می‌گویند: ما خیلی از چیزها را می‌دانیم، چون هم واعظ درونی و هم واعظ بیرونی به ما می‌گویند، اما مهم، این مراقبه است که اگر مراقب بودیم و ندیدیم، چشمان باز می‌شود.

البته منظور از این که چشمان باز می‌شود، این است که مثلاً بگوییم به مقام چشم برزخی داشتن می‌رسیم، بلکه منظورمان این است که خود آن، یک عامل برای بندگی به خصوص در این دوره می‌شود، نه این که عامل برای توقف شود؛ چون اگر این‌طور باشد که آن، حجاب می‌شود. جوان‌های عزیز! شما امتحان کنید، آن هم در این دوره که وسایل گناه بسیار زیاد است (ابزاری مانند اینترنت، موبایل و شبکه‌های اجتماعی و ...)، چشمتان را کنترل کنید. چون واعظ درونی می‌داند و به ما می‌گوید که نگاه بد، کار زشتی است. واعظ بیرونی هم که رأس آن‌ها حضرات معصومین هستند، خیلی به ما گفتند. همان‌طور که بیان کردم، خودمان هم محضرشان می‌رویم و در حصن حصین اولیاء خدا وارد می‌شویم، اما مگر دیگر بالاتر از پیغمبر و امیرالمؤمنین

داریم؟! پس چه شد که زیر، زیر شد؟ چون باور نکرد باید مراقبه کند.

مراقبه؛ تنها راه رؤیت جمال مبارک حضرت حجت(روحی له الفداء)

لذا این را به صراحت بیان می‌کنم و ابایی هم ندارم: آن قدر آن بزرگوار، حضرت حجت، کریم است که اگر تو فقط مراقبه کردی، خدا گواه است آن حضرت، خودش را به تو نشان می‌دهد. البته منظور این نیست که کسی بخواهد ادعا کند. معمولش هم این است که آن کسی که واقعاً می‌بیند، هیچ موقع نمی‌گوید. چون آن قدر برای خودش، شیرینی (همان حلوهای که آیت‌الله العظمی سید عبدالاعلی سبزواری بیان فرمودند) که اصلاً نمی‌خواهد این شیرینی‌اش را کسی بفهمد. او می‌داند اگر این شیرینی افشا شود، شاید دیگر اصلاً دیده نشود.

لذا این، واقعیت است که با مراقبه، می‌توان به جایی رسید که حضرت را دید. آن هم نه به آن صورت که مثلاً بعضی در منا و عرفات و ... دیدند و گفته شده: آن‌ها، حضرت نیستند، بلکه فرستادگان حضرتند و ..، بلکه خود حضرت را می‌بینی و به محضر مبارک خود حضرت می‌رسی! فقط باید طوری باشی که اصلاً حالت از این نگاه‌ها، بد شود. چون چشم گناه‌بین، نمی‌تواند امام زمان‌بین شود. باید طوری باشی که بدانی که اصلاً همه ظواهر دنیا، مزخرف است. حالا بعضی می‌گویند: پری‌چهره و ...! اما بالجد این‌ها کثافات است و تو دیگر حالت از دیدن، حالت از ریاست، دنیا و مافیهایش، جدی به هم می‌خورد. اما به هر حال ما در همین دنیاییم، لذا اگر مراقبه کنیم و خودمان را از رفتن به سمت گناه، نگه داریم؛ نمی‌خواهد من و تو به سمتش برویم، بلکه آن آقا به قدری کریم است که خودش می‌آید! فقط راهش، مراقبه است؛ چون ما همه چیز را می‌دانیم و واعظ درونی و بیرونی، همه مطالب را به ما گفته‌اند.

خدا گواه است بیش از آنچه که من و تو تصور می‌کنیم، کریم هستند. یعنی کرامت آن‌ها، حد ندارد. این زبان را کنترل کند و ببند. خیلی از حرف‌ها که بیهوده است، نه در تنها در مورد آن‌ها، بلکه در مورد حرف‌های حق هم زیانت را ببند. آن وقت است که می‌بینی! در ضریح حضرت ثامن‌الحجج، آقا علی‌بن‌موسی‌الرضا، حلقه‌های ضریح را دیدید؟ یک مقدار از آن‌ها بیرون است و یک مقدار هم در داخل است. حضرت ثامن‌الحجج(ع) به دست مبارک خودشان، یک تکه از آن را از خود ضریح آوردند و به آیت‌الله مولوی قندهاری، آن کنز خفی الهی، دادند - که آن را در کفن ایشان قرار دادند - کسانی که به این مرد الهی نزدیک بودند، بر این مطلب صحه می‌گذارند که ایشان مدام می‌فرمودند: عمده مطلب، فقط مراقبه است.

لذا ما خیلی از چیزها را می‌دانیم. فقط اگر دقت کنیم، این زبان را ببندیم، این چشم را ببندیم، از دنیا و مافیهای آن دل بکنیم، یا اصلاً دل را بر روی اغیار ببندیم و مراقب آن باشیم، برنده‌ایم؛ آن هم در این دوره! حالا معلوم می‌شود که چرا شیخنا الاعظم، حضرت مفید عزیز چنین مطلبی را فرمودند. همان‌طور که می‌دانید وقتی از شیخنا الاعظم سؤال کردند که آقا! می‌شود کسی مثل شما شود؟ - بنده که بعید می‌دانم - آقا فرمودند: چرا نمی‌شود؟! از من هم برتر می‌شوید! حالا شیخنا الاعظم کیست؟ آن کسی که آقا جان، امام زمان(عج)، به ایشان، «أخ السدید» (برادر جدانشدنی)، گفتند که همین کافی است که بفهمیم ایشان چه کسی هستند! چه کسی، این را فرموده؟ همان آقایی که بارها بیان کردیم که جد مکرمش بیان فرموده: «لو ادرکته لخدمته» مادام حیاتی - اگر او را درک می‌کردم، تا زمانی که زنده بودم، خادم او می‌شدم! - آن وقت آن آقای خوبی‌ها که تمام خصایص انبیاء و حضرات معصومین(ع) را دارد (آنچه خوبان همه دارند، تو یک‌جا داری!)، به شیخنا الاعظم می‌فرماید که تو، برادر جدانشدنی من هستی!

در مهر حضرت عیسی‌بن‌مریم، در زمان ظهور، چه چیزی نوشته شده؟

حضرت عیسی‌بن‌مریم(ع) هم کلمة‌الله و روح الله است. حالا ما یک عیسی‌بن‌مریم می‌گوییم، اما جداً چه کسی درک می‌کند که عیسی‌بن‌مریم کیست؟! او که بدون پدر متولد شده و هیچ کس در انس نمی‌تواند این‌گونه باشد و ملک باید بیاید. اما در مورد مادر او، آن مریم قدیسه این‌گونه شد. آن مریمی که مادرش در ابتدا نذر کرده بود که او پسر باشد تا خادم برای خانه خدا باشد. اما دختر می‌شود، آن هم چه دختری؟! قدیسه عالم! طاهره! طیبه! زکیه! بعد هم آن فرزند الهی، روح‌الله از مریم متولد می‌شود. حالا حضرت شیخنا الاعظم می‌فرمایند: افتخار عیسی‌بن‌مریم(ع) در زمان ظهور آقا جان، این نیست که وزیر حضرت است. بلکه افتخارش این است که خادم حضرت است و می‌نویسد: عیسی‌بن‌مریم، خادم الحجة! این، مهر عیسی‌بن‌مریم است که وقتی به عنوان وزیر حضرت بر نامه‌ها می‌زند، چنین نوشته‌ای دارد. همان‌طور که معصوم هم فرموده: «لو ادرکته لخدمته» مادام حیاتی. آن وقت اخ السدید این آقا جان، شیخنا الاعظم است، حضرت شیخنا الاعظم هم می‌فرمایند: چرا کسی نمی‌تواند مانند من شود؟! می‌تواند. چون در زمان ما، وقتی نیمه شب بلند می‌شدی، صداها عارف بیدار بودند که صدای مناجات و گریه‌های آنان را می‌شنیدی. در آن زمان، زنان به جز برای ضرورت بیرون نمی‌آمدند. فساد نبود. چون زنان وقتی هم بیرون می‌آمدند، با آن چادرهای بزرگ و روبنده می‌آمدند. لذا فرمودند: اگر شما در این دوره که انواع ابزارهای گناه وجود دارد، توانستی مراقب باشی و خودتان را کنترل کنی، چشم و گوش و ... را مواظبت کنی؛ چرا نتوانید مانند من باشید؟! برتر از من می‌شوید!

لذا به این روایت دقت کنید که اتفاقاً از وجود مقدس باقرالعلوم، امام محمد باقر(ع) است. طبق این روایت، در مراقبه، انسان به جایی می‌رسد که دیگر از اهل معصیت بدش می‌آید. حتی گاهی به بوی گناه هم حساس می‌شوی. چطور وقتی یک فردی که سیگاری است وارد شود، کسانی که از سیگار بدشان می‌آید، متوجه می‌شوند؛ حالا وقتی مراقبه کنی، از بوی گناه هم بدت می‌آید. مگر گناه بو دارد؟! بله، شاید شامه من و شما به آن‌جا نرسیده که بفهمیم گناه، بو دارد. گناه، بوی تعفن دارد. عبادت بوی بسیار خوشی دارد. دیدید می‌گویند: یک جا، سبک است؟! از بس عبادت کردند، این‌گونه است.

چگونه بفهمیم خدا ما را دوست دارد یا خیر؟

حضرت فرمودند: «إِذَا أَرَدْتَ أَنْ تَعْلَمَ أَنَّ فِيكَ خَيْرًا فَانْظُرْ إِلَى قَلْبِكَ؛ فَإِنْ كَانَ يُحِبُّ أَهْلَ طَاعَةِ اللَّهِ وَ يُبْغِضُ أَهْلَ مَعْصِيَتِهِ فَفِيكَ خَيْرٌ، وَ اللَّهُ يُحِبُّكَ وَ إِنْ كَانَ يُبْغِضُ أَهْلَ طَاعَةِ اللَّهِ وَ يُحِبُّ أَهْلَ مَعْصِيَتِهِ فَلَيْسَ فِيكَ خَيْرٌ، وَ اللَّهُ يُبْغِضُكَ» [6]. اگر دیدی کسی در خانه نیست و ماهواره‌ای در آنجا هست و به سمت آن رفتی، بدان در قلبت، بغض اهل معصیت نیست و خوست می‌آید.

سرهنک بختیاری که خدا رحمتش کند، از بچه‌های جبهه بود. ایشان خودش برای من و اخوی‌شان تعریف می‌کرد و می‌گفت: من در کمیته مسئولیتی داشتم که باید فیلم‌های ویدئویی (آن موقع سی دی نبود) مبتذل را بررسی می‌کردیم. در ابتدا تنفر داشتم، بعد کم کم دیدم دارد خوشم می‌آید. به همین علت اصلاً آن مسئولیت را رها کردم. هر چه کردند که ما بهتر از شما نداریم و ... قبول نکردم و گفتم: آقا! می‌خواهید من را بیچاره کنید؟! من خودم دارم می‌فهمم که مثل این که دیگر بدم نمی‌آید نگاه کنم، در حالی که آن اوایل حالم به هم می‌خورد و با بغض می‌گفتم: چه کثافت هستند و ...، برای همین دیگر نمی‌خواهم این مسئولیت را داشته باشم. عزیزان! مراقبه همین است که انسان، فرار کند.

لذا اگر دیدی یک موقعی خوست می‌آید که نگاه کنی، بدان که خیری در قلبت نیست. «إِنْ كَانَ يُحِبُّ أَهْلَ طَاعَةِ اللَّهِ وَ يُبْغِضُ أَهْلَ مَعْصِيَتِهِ فَفِيكَ خَيْرٌ، وَ اللَّهُ يُحِبُّكَ»، اما اگر فقط از اهل طاعت خوست می‌آمد و نسبت به اهل معصیت، بغض داشتی، در تو، خیر است و خدا هم از تو خوشش می‌آید و تو را به سمت بندگی می‌برد و عبد می‌کند. بیان کردیم: بالاترین مقام عبد بودن است دیگر، حالا اگر این‌گونه باشی، خدا تو را هم عبد می‌کند. پس دنبال این نباش که خدا چیزی به تو بدهد که البته می‌دهد، اما آن‌ها شکلات و نقل‌های راه است و چیزی نیست، مهم، عبد شدن است.

«وَ إِنْ كَانَ يُبْغِضُ أَهْلَ طَاعَةِ اللَّهِ وَ يُحِبُّ أَهْلَ مَعْصِيَتِهِ فَلَيْسَ فِيكَ خَيْرٌ، وَ اللَّهُ يُبْغِضُكَ»، اگر گناه دیدی، حالت بد نشد؛ چهره فلان دیدی، حالت بد نشد و کم کم خوست هم آمد، این را بدان که این‌ها لازم و ملزوم هم هستند و کم کم به جایی می‌رسی که دیگر از اهل طاعت بدت می‌آید، «يُبْغِضُ أَهْلَ طَاعَةِ اللَّهِ». تا دیروز از اهل طاعت خدا خوست می‌آمد، اما چون مراقبه نکردی که از گناه بدت بیاید، کم کم به جایی می‌رسی که نسبت به اهل طاعت بغض پیدا می‌کنی. این‌ها لازم و ملزوم یک‌دیگر هستند. نمی‌شود هم از اهل طاعت و هم از گناه خوست بیاید. اگر دیدی در درونت، نعوذ بالله کم کم میل به گناه پیدا شد؛ بدان کم کم میل به خوبی دارد در درونت از بین می‌رود، پس معلوم ایت بغض اهل طاعت را هم آرام آرام پیدا می‌کنی.

یکی از دوستان بیان می‌کرد: پیش آقای فلانی رفتم، این بنده خدا می‌گوید: من دیگر از همه چیز زده شدم؛ برای ایشان خیلی دعا کنید. معلوم است وقتی انسان، مراقبه نکند، کارش به جایی می‌رسد که دیگر از مرجعیت؛ امام‌المسلمین، ولی فقیه؛ مسجد و حتی روضه هم بدش می‌آید. می‌گوید: بروید بابا، شما مدام اهل گریه هستید و اسلام فقط با گریه همراه است. وقتی به سمت گناه میل کردی، بدان که حس و حالت از آن طرف کم می‌شود. یا باید این طرف باشی، یا آن طرف.

«وَ إِنْ كَانَ يُبْغِضُ أَهْلَ طَاعَةِ اللَّهِ وَ يُحِبُّ أَهْلَ مَعْصِيَتِهِ فَلَيْسَ فِيكَ خَيْرٌ، وَ اللَّهُ يُبْغِضُكَ»، چطور می‌شود که از اهل طاعت بغض پیدا می‌کند، «وَ إِنْ كَانَ يُبْغِضُ أَهْلَ طَاعَةِ اللَّهِ؟» چون اهل معصیت را دوست می‌دارد، «يُحِبُّ أَهْلَ مَعْصِيَتِهِ». که در این حالت باید بدانی که دیگر خدا هم از تو بدش می‌آید. چرا؟ چون در ادامه می‌فرمایند: «وَ الْمَرْءُ مَعَ مَنْ أَحَبَّ»

مشکی پوشیدن در عزای اهل بیت؛ روشن کردن قلب از تیرگی!

لذا اولین راهی که بدانی داری مراقبه می‌کنی یا خیر؛ این است که ببینی از چه چیزی خوست می‌آید و از چه چیزی بدت می‌آید. اگر از خوبی‌ها خوست می‌آید، بدان که اهل مراقبه‌ای، اما اگر دیدی که هم از خوبی و هم از زشتی‌ها خوست می‌آید، بدان که در خطر هستی و مراقبه را خیلی جدی نگرفتی. آن وقت خدای نکرده به جایی می‌رسد که دیگر از روضه هم بدت می‌آید و می‌گویی: این که نشد، دو ماه محرم و صفر روضه! ماه رمضان، روضه! این‌جا روضه! آن‌جا روضه!

در زمان طاغوت، نصارا برای تبلیغ خود بیشتر از اصفهان شروع کردند. در آن زمان یک بیمارستانی در آن‌جا درست کردند که مردم را رایگان بستری و عمل می‌کردند. اما خیلی عجیب است، اصفهان به واسطه وجود آن علمای بزرگوار و یا حتی به علت اثر قدسی آن قبور شریف حضرات، حفظ شد. چون می‌دانید تخت فولاد اصفهان به عنوان وادی‌السلام ثانی است. بزرگان، اعظم و افراد خاصی در آن‌جا دفن هستند که فضای بسیار سبکی دارد. شب جمعه تخت فولاد که دیگر غوغا و محشر است. مرحوم حاج آخوند، چهارشنبه غروب از قهی حرکت می‌کرد و می‌آمد، در آن‌جا درسی برای طلبه‌ها داشت، شب جمعه هم می‌ماند و حالاتی داشت و دو مرتبه برمی‌گشت. بزرگان خیلی به آن‌جا رفت و آمد می‌کردند. لذا وقتی خواستند آن‌جا را به عنوان درست کردن جاده خراب کنند، خیلی از آقایان مخالفت کردند.

می‌دانید چرا اصفهان، حفظ شد؟ چون علماء به مردم یاد داده بودند و در آن‌جا حتی دهه صادقیه و دهه باقریه هم داشتیم و در کوچه و پس کوچه‌ها روضه بود. اما یک عده آمدند و گفتند: همه‌اش که نمی‌شود روضه و گریه باشد، لذا خواستند به یک صورتی این محبت را از مردم بگیرند. بعدها هم به خاطر آن قضایای سیاسی‌بازی و ... اصفهان را خراب کردند، اما با این حال می‌دانید که بیشترین شهدا را هم اصفهان داده است. که همه این‌ها هم به برکت روضه است.

اما حالا یک سری گناهانی به وجود آمده که مگر با وجود معجزه وادی‌السلام ثانی، اگر اتفاقی بیافتد، آن‌جا باز هم بیشترین شهید را بدهد؛ چون آن‌جا را هم خراب کردند. همین روضه‌ها را از مردم گرفتند و تا دلت بخواهد، گناه آوردند. هتل‌هایی زدند و کارهایی کردند که دیگر جوان‌ها را به سمت دیگری بردند. در شرح رشحات اشاره کردم که وقتی لایه‌های گناه بر روی هم می‌افتند، چه می‌شود. إن شاء الله آیاتی که در این زمینه هست، در جلسه‌ای بیان می‌کنم. برای همین است که می‌گویند: بیرون از

شهر بروید و نماز باران بخوانید. چون گناه که زیاد می‌شود، اولیاء خدا هم دعا کنند، باز بالا نمی‌رود. چون سقف‌هایی از گناه بر بالای شهر زده شده است. اما بیرون از شهر، چون گناه نشده، می‌گویند: بیرون بروید و دعا کنید.

خلاصه، یکی از خصایص روزه‌ها این است: قبل از این که این گناهان بخواهد خیلی بر روی هم انباشته شود، آن‌ها را پاک می‌کند و حکم مواد شوینده را دارد.

پس عزیزان! مراقبه کنیم. یک مراقبه هم همین توسل و روزه است. یک رمز هم بگویم برای کسانی که می‌گویند: اشک ما نمی‌آید. در ابتدای روزه‌هایی که برای هر کدام از حضرات می‌خوانید، اول از همه به آقا جان، امام زمان(عج)، تسلیت بگویید. آقا جان، صاحب عزاست.

.....

پانوشتها

- [1]. مجموعه ورام، ج: 1، ص: 59.
- [2]. بحار الأنوار : ۱۴/۱۹۵/۱.
- [3]. توبه / 101.
- [4]. فجر/ 27 الی 30
- [5]. تحف العقول : ۲۹۸.
- [6]. الکافي : ۱۱/۱۲۶/۲ ، المحاسن : ۹۳۵/۴۱۰/۱ نحوه.